برخورد تمدنها: بازسازی نظم نوین جهانی

 محمد منصور - ترجمه: صالح واصلی

در تابستان سال 1993، ساموئل هانتیتگتون پژوهشگر و اندیشمند معروف آمریکایی، طی مقاله ای با عنوان "برخورد تمدنها" جنجالی براه انداخت که تا سه سال ادامه داشت. نظریات و واکنشهای متفاوتی از سراسر جهان نسبت به وی ابراز شد که برخی را کنجکاو و برخی خشمگین و هراسناک و برخی دیگر را متحیر ساخت.

نظریه برخورد تمدنهای هانتینگتون بعدها به صورت کتاب قطوری باهمان عنوان "برخورد تمدنها بازسازی نظم نوین جهانی" ارائه گردید. سپس ماهنامه فرهنگی سطور اقدام به ترجمه آن نمود. کتاب مزبور با ترجمه طلعت الشایب و نقد و بررسی دکتر صلاح قنصوه در مجموعه ای 555 صفحه ای انتشار یافت.

صلاح منصور از منتقدین به شمار می رود; چراکه تنها به معرفی و تبلیغ کتاب یا مطرح ساختن نظریات خود نمی پردازد، بلکه در مقدمه کتاب به شدت مطالب آن را مورد حمله قرار داده و نویسنده را به حیله گری و کوته فکر شمردن دیگران متهم نموده است. البته غرض از این اشاره، اظهار مخالفت یا اعتراض به این مقدمه نیست; چراکه دکتر صلاح قنصوه در مطرح ساختن نظریات کتاب، شیوه ای عقلائی در پیش گرفته و تا حدود بسیاری، قانع کننده است و خواننده کتاب را آماده می سازد تا با رعایت احتیاط و هوشیاری و عدم مطالعه کورکورانه، به خواندن کتاب یاد شده بپردازد.

کشمکش پس از جنگ سرد

کتاب "برخورد تمدنها" از دوازده فصل تشکیل یافته و مشتمل بر پنج بخش با عناوین زیر می باشد:

1- دنیای تمدنها

2- معیارهای متغیر تمدنها

3- نظام نوخاسته تمدنها

4- برخورد تمدنها

5- آینده تمدنها

در بخش نخست کتاب، نویسنده به مرحله نوین در سیاست جهانی پرداخته و با اشاره به مساله تبلیغات و هویت فرهنگی و اهداف آنها، عنوان می نماید که فرهنگ و هویت فرهنگی که به طور کلی هویت تمدنی به شمار می روند، به عنوان مبنای انسجام و از هم گسیختگی و کشمکش در جهان پس از جنگ سرد محسوب می شود. همچنین با مرتبط ساختن مساله قطبهای مختلف با تمدنهای مختلف، با ذکر مثالی درباره ضرورت وجود این اختلافات در حال حاضر، چنین می گوید: هرقدر که نقشه ای دربرگیرنده جزئیات بیشتری باشد، واقعیتهای کاملتری را مشخص خواهد نمود، ولی نقشه ای که غرق در جزئیات باشد، مفید مقاصد بسیار نخواهد بود. نویسنده با طرح این مثال، اضافه می کند: در موضوع دیگر ما نیاز به نقشه ای داریم که واقعیت را به تصویر کشیده و در عین حال به صورت ساده آن را ارائه دهد، به طوری که ما را به هدفمان نزدیک کند.

نویسنده کتاب سپس با یادآوری اظهارات لیستر بیرسون، از دولتمردان کانادایی، مبنی بر اینکه تصور این موضوع که جوامع سیاسی جدید ظاهر شده در مشرق زمین مطابق جوامع موجود در غرب باشند، تصوی بیهوده است; چراکه احیای آن تمدنهای دیرین، چهره جدیدی خواهند داشت.

هانتینگتون درباره این موضوع می گوید: با پایان یافتن جنگ سرد، نیروهای فرهنگی و تمدنی که بیرسون آنها را در دهه پنجاه مشخص ساخته بود، به راه انداخت و طی آن، بخش عظیمی از پژوهشگران و ناظران، نقش جدید این عوامل در سیاست جهانی را درک نمودند و آن را مورد توجه قرار دادند.

بدین ترتیب، جهان دارای تمدنهای مختلف و قطبهای مختلف از دیدگاه هانتینگتون را می توان تقسیم کرد و الگوی غرب به عنوان معیار این تقسیم بندی به شمار می رود، به طوری که نقشه غرق در جزئیات نباشد!!

تمدنها به صورت جمع

نویسنده کتاب در فصل دوم پیرامون روند تمدنها در طول تاریخ و امروز معتقد است که تاریخ بشریت همان تاریخ تمدنهاست و به هیچ وجه نمی توان آن را با مفهوم دیگری بکار برد. نویسنده با تفاوت قائل شدن میان دو ماهیت تمدنها می گوید: تفاوتهایی بین تمدن به صورت مفرد و تمدن به صورت جمع وجود دارد. اندیشمندان فرانسوی با پی بردن به مفهوم تمدن در مقابل مفهوم بربریت در قرن نوزدهم، آن مفهوم را متحول ساختند; زیرا جامعه متمدن با جامعه ابتدایی تفاوت دارد و آن جامعه در جایی استقرار داشت و شهرنشین و با سواد بود نه بی سواد. اگرچه مفهوم تمدن به عنوان معیار داوری مؤلف در قبال جوامع به شمار آمده و پی بردن به این معیار را نیز به اروپاییان قرن نوزدهم نسبت می هد، ولی بر فقدان این معیار (تمدن) از هرگونه تنوع واهمیت نداشتن مفاهیم دیگر خارج از مفهوم غرب در خصوص تمدن تاکید می ورزد.

دیدگاه غرب درباره تمدن عبارتست از "تمدنها با صیغه جمع ممکن است در واقع، در معنای مفرد خود غیر متمدن باشند."

بر این اساس، تمدنها با صیغه جمع مورد توجه کتاب و مؤلف آن است، ولی مهمترین مطلبی را که نویسنده کتاب در بخش نخست مطرح می کند، نظریه نوین گرایی و غربی کردن است که در فصل سوم عنوان نموده و می گوید: نوین گرایی الزاما به معنای غربی کردن نیست; چراکه جوامع غیر غربی نیز بدون آنکه فرهنگ محلی خاص خود را کنار بگذارند، متجدد شده اند و همچنین ارزشها و نهادها و رفتارهای غربی راهم پذیرفته اند.

نویسنده درباره موضوع دیگری می افزاید: موانع مختلفی را که فرهنگهای غیر غربی در برابر نوین گرایی قرار می دهند، بسیار کمتر از آن چیزی است که در مقابل غرب گرایی ایجاد می کنند.

دکتر صلاح قنصوه در معرفی کتاب، نظر خواننده را به این موضوع جلب می کند که هانتینگتون با طرح مساله نوین گرایی بی طرفانه به دنبال آن است تا توجه افراد را از محتوا و عوامل اقتصادی و سیاسی ویژه آن منحرف سازد; گویی که این موضوع همانند روپوشی است که هر امت یا هر جامعه و یا دولتی در هر زمان که بخواهند آن را بر تن کنند.

تاثیر بیداری اسلامی

در بخش دوم کتاب مؤلف با ذکر مطلبی تحت عنوان «معیار در حال تغییر تمدنها و احتمالات نابودی غرب » به قدرت و فرهنگ و بازگشت به فرهنگ داخلی پرداخته و معتقد است که بیداری ادیان غیر غربی به عنوان نیرومندترین پدیده دشمنی با غربزدگی در جوامع غیر غربی به شمار می رود. نویسنده همچنین با اشاره به مساله اقتصاد، دموگرافی و تمدنهای بارز به موضوع بیداری اسلامی پرداخته، می گوید: بی توجهی به تاثیر بیداری اسلامی بر سیاست نیمه شرقی کره زمین در قرن بیستم همانند بی توجهی به تاثیر اصلاح طلبی پروتستانها بر سیاست اروپا در اواخر قرن شانزدهم می باشد، ولی بیداری از یک جهت اساسی با اصلاح تفاوت دارد و آن اینکه تاثیر اصلاحات، محدود به اروپای شمالی می گردید، البته موفقیتهای کمی را در اسپانیا، ایتالیا و شرق اروپا و به طور کلی سرزمین هابسبورگ بدست آورد، اما برعکس سمبلها، اعتقادات، اصول و تشکیلات اسلامی مورد حمایت و پشتیبانی یک میلیارد مسلمان جهان قرار گرفت. نویسنده در پایان بخش اول کتاب، آینده را چنین پیش بینی می کند: رشد جمعیت مسلمانان به صورت عامل بی ثباتی در داخل جوامع اسلامی و همسایگان آنها در خواهد آمد. تعداد بی شمار جوانان تحصیل کرده به عنوان حامیان بیداری اسلامی و گسترش جهاد و توان نظامی و مهاجرت خواهند بود. بنابراین، انتظار آن می رود که سالهای نخست قرن بیست و یکم، شاهد بیداری روز افزون در زمینه های قدرت و فرهنگ غیر غربی و کشمکش میان ملتهای صاحب تمدن غیر غربی و تمدنهای غربی و هرکدام با دیگری باشیم.

بدین ترتیب، هانتینگتون زنگ خطر بیداری اسلامی را به صدا درآورده، معتقد است که رشد جمعیت نیرویی است که به بی ثباتی منجر خواهد شد، اما وی در مورد کشوری همچون چین، چنین اعتقادی ندارد و بدین وسیله هانتینگتون می خواهد که از برخورد تمدنها و رشد نیروهای غیر غربی، مساله کشمکش بر سر بقا و بحرانهای مختلف را بوجود آورد.

بحران هویت جهانی

بخش سوم کتاب را نویسنده به تحلیل موضوع به قول خودش نظام تمدنهای نوخاسته اختصاص داده است و طی آن، حقایق و نقطه نظراتی را مطرح می سازد که قابل بحث است، ولی در ابتدای مبحث خود می گوید: در دهه نود، نوعی انفجار بحران هویت جهانی بوجود آمد. با هر کسی که برخورد می کردیم، می پرسید ما که هستیم؟ به کجا وابسته ایم؟ دیگری کیست؟ و این قبیل پرسشهای اصلی نه تنها برای ملتهای مترصد ایجاد دولتهای جدید قومی همچون یوگسلاوی، بلکه رای تمامی مردم جهان مطرح بود.

هانتینگتون اعتقاد دارد که پاسخهای این نوع پرسشهای فرهنگی یا آری یا نه است و راه دیگری وجود ندارد. سپس، اضافه می کند: اگر چنانچه فرهنگ و موقعیت جغرافیایی با یکدیگر مطابقت نداشته باشند، می توان آنها را یا بوسیله کشتار جمعی یا از طریق مهاجرت اضطراری سازگار ساخت.

تاکید بر حتمی بودن کشمکش نژادی و ناممکن بودن همزیستی مسالمت آمیز میان فرهنگهای مختلف به عنوان مهمترین دغدغه ابراز شده از سوی هانتینگتون است که در بخشهای مختلف کتاب، بویژه در بخش چهارم آن عنوان نموده است. در این خصوص، وی اعتقاد دارد که در جهان جدید، روابط دولتها و گروههایی که به تمدنهای مختلف وابسته هستند، روابط مستحکم نبوده، بلکه غالبا خصمانه خواهد بود!! وی با توضیح بیشتری، می افزاید،: به احتمال قوی، در آینده به خاطر افزایش حالت استکباری غرب و تعصبات اسلامی و اعتماد به نفس چینی ها، شدیدترین کشمکشها بوجود خواهد آمد. همان گونه که دکتر صلاح قنصوه در مقدمه انتقادی اش اشاره کرده است، هانتینگتون روند مراحل کشمکش در طول تاریخ را بدین صورت می داند: در گذشته های دور، کشمکش میان پادشاهان و ابرمردان بود، سپس به میان ملتها کشیده شد و بعد، در جریان جنگ سرد، ایدئولوژیها در مقابل یکدیگر قرار گرفتند و اینک نیز خطر برخورد میان تمدنها وجود دارد.

دکتر قنصوه با رد این نظریه به عنوان مثال عنوان می کند که هیچگاه جنگ ایدئولوژی وجود نداشته است و مساله ای که هست، چیزی جز ادامه دوران سرمایه داری نمی باشد. و نیز می گوید: نباید فراموش کنیم که جنگ دوم جهانی پس از گذشت بیست و دو سال از تشکیل دشمن ایدئولوژی غرب، یعنی اتحاد شوروی، روی داد و تا آن زمان، خطر مارکسیستی شوروی در نظر غرب به عنوان تهدید ایدئولوژی تلقی نمی شد و بزرگترین احزاب کمونیستی در بسیاری از کشورهای غرب فعال بودند و بلکه این خطر وجود داشت که دولتهای رقیبی در صحنه تجاری جهان بوجود آیند. دکتر قنصوه ضمن انتقاد از تحلیل هانتینگتون در خصوص برخورد تمدنها می گوید: لزومی ندارد که در آموخته های خود از تاریخ تحول علم تردید کنیم و بگوییم که رویدادهای جدید، ما را بر آن وا می دارند تا تفسیر متناسب با آن را پیدا نماییم که در چنین صورتی، از مطالعه مجدد یادداشتها و نظریات گذشته خود باز خواهیم ماند و این چیزی است که هانتینگتون با انتخاب موضوع برخورد تمدنها، به دنبال آن بوده، تحولات فعلی را بر اساس آن تفسیر می کند.

تمدنها چه آینده ای خواهند داشت؟

در نهایت آینده تمدنها چه خواهد شد؟ هانتینگتون آن را چگونه ارزیابی و پیش بینی می کند؟ هانتینگتون در بخش پایانی کتاب با عنوان: غرب "تمدن" تمدنها، و به منظور اینکه ثبات جهانی برقرار شود، بایستی که تمدنهای مختلفی وجود اشته باشند; یعنی رد جهان تک قطبی، اما نه تا جایی که نقشه تمدنی جهان را پیچیده تر سازد!! اما چگونه ممکن است که تمدنها به طور جداگانه ثبات داشته باشند و میان آنها برخوردی حتمی بوجود نیاید؟!

هانتینگتون نقشه فرهنگی - تمدنی جدیدی را از جهان ارائه می دهد که به نظر می رسد به عنوان جایگزین جهان شمولی و نظم نوین جهانی باشد، ولی دستاوردهای این نقشه چیست؟! گمان می رود که می بایست هر تمدنی یک حکومت متمرکز داشته باشد; چرا که رقابت بر سر تمدنهایی که حکومت متمرکز ندارند، موجب آن خواهد شد که رقابت بر سر تسلیحات اتمی نیز بوجود آید. طبق نظر هانتینگتون در کتاب مزبور، وی همچنین معتقد است: درجهان دارای تمدنهای مختلف، بهترین حالت این است که هریک از تمدنهای اصلی، حداقل دارای یک کرسی دائم در شورای امنیت باشند.

هانتینگتون سپس موضوع را بدین صورت بیان می کند:

از جهت تمدنی، واضح است که ژاپن و آلمان بایستی به عنوان دو عضو دائم مجمع عمومی باشند. همچنین آفریقا و آمریکای لاتین و جهان اسلام نیز می بایست دارای یک کرسی دائمی شوند و دولتهای اصلی این تمدنها به صورت دوره ای عهده دار نمایندگی آن گردند. و انتخاب نماینده از طریق سازمان کنفرانس اسلامی، سازمان وحدت آفریقا و سازمان کشورهای آمریکایی (بدون ایالات متحده) انجام گیرد. همچنین مناسب است که کرسیهای انگلیس و فرانسه در همدیگر ادغام گردند و به عنوان نماینده اتحادیه اروپا باشد. هفت تمدن و برای هر تمدنی یک کرسی و غرب دارای دو کرسی، این سهمیه بندی نمودار نمایندگی مردم، ثروت و بطور کلی، قدرت در جهان است. هانتینگتون در خاتمه کتابش، چنین می نویسد: در دوره در حال ظهور، برخورد تمدنها به عنوان بزرگترین عامل تهدید کننده صلح جهانی به شمار می رود و ضامن قطعی جلوگیری از وقوع جنگ جهانی، ایجاد نظامی جهانی بر اساس تمدنها است.

منبع: المستقله، شماره 264.